

جلسه ی نهم

- ۲..... مقدمه
- ۲..... تبیین آیه ۲۴ انفال
- ۲..... معنای کلی آیه
- ۳..... مفهوم «یا ایها الذین امنوا»
- ۴..... شاهد سخن در آیه مورد نظر
- ۴..... ۱. مفهوم علم
- ۵..... ۲. بعث حقیقی
- ۶..... درجات حیلوله
- ۷..... راه حل تعارض
- ۹..... ۳. استعمال اعلما
- ۹..... اولویت ها در جستجوی علم
- ۱۰..... نظام اولویت ها در دین
- ۱۱..... باب فقه الاخلاق و فقه العقیده
- ۱۲..... مفهوم شناسی یحول
- ۱۲..... انواع حیلوله
- ۱۳..... حیلوله جسمانی
- ۱۳..... حیلوله غیر مادی
- ۱۳..... استعمال حقیقی یا مجازی در یحول
- ۱۴..... مصداق مادی و معنوی مفاهیم
- ۱۵..... دو احتمال در حیلوله

مقدمه

در بحث زوایای پنهان در شخصیت اولین آیه را مطرح کردیم که آیه‌ی شریفه‌ی «وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَاءَ» است و از آن آیه فی الجمله، آن زوایای پنهان و ناخودآگاه را استفاده کردیم گرچه از جزئیات چیزی استفاده نمی‌شد.

تبیین آیه ۲۴ انفال

دومین آیه‌ی ای که ممکن است به آن استدلال شود آیه ۲۴ سوره‌ی انفال است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» به این آیه هم گاهی استدلال شده است یا می‌شود به آن استدلال کرد و در بعضی تفاسیر هم آمده است که منظور و مقصود از آیه این است که خداوند به مکنونات نفس شما و حتی چیزهایی که خود شما هم از آن غفلت دارید آگاه است.

در بعضی تفاسیر این تعبیر آمده است که «تنبیه‌ی علی آنکه مُطَّلَعٌ علی مکنوناتِ الانسانِ ممَّا عَسَى أَنْ يَغْفَلَ عَنْهُ صَاحِبِهِ» و ممکن است استدلال به این شود که این حیلوه‌ی خداوند بین انسان و نفس او که حکایت از قرب او می‌کند و معنای قرب او این است که حتی چیزهایی که بر خود انسان هم مخفی است، مورد علم و آگاهی خداوند است که با این شکل ممکن است استدلال شود.

معنای کلی آیه

قبل از این که به بحث مفردات و ترکیب و معنای کلی آیه و فرقه‌ی ای از آیه بپردازیم، به این نکته مجدداً اشاره می‌کنیم که روش ما در این شکل بحث موضوع این است که هنگامی که آیات را مطرح می‌کنیم، آن آیه را در سیاق خودش و در ارتباط با آیات دیگر تفسیر می‌کنیم، گرچه جهت گیری اصلی ما به سمت آن مبحثی است که برای آن آیه را طرح کردیم اما در عین حال ضمن آن ممکن است اصول و قواعد و روش‌ها و مسائلی هم که مربوط به حوزه‌ی انسان‌شناختی و روان‌شناختی و تربیت و... است، به آن‌ها نیز توجه می‌کنیم.

همان طور که به بعضی مسائل کلی آیه از زوایای دیگر توجه می‌کنیم و در واقع نگاهی همه جانبه به آیه خواهیم داشت گرچه روی حیث بحث یک ترکیب بیشتری داریم و این به دو دلیل است یکی این که همان حیث بحث نیاز به این دارد و احتمال می‌دهیم که با سایر جهات مرتبط باشد و جهت دوم هم این است که آن قواعد و اصول روان شناختی و تربیتی را که مستقیم در صدد بحث آن نیستیم، آن را هم عملاً استخراج کنیم و جمع کنیم.

مفهوم «یا ایها الذین امنوا»

این آیهی شریفه در سورهی انفال آمده است و در عداد تعدادی «یا ایها الذین آمنوا» ها قرار گرفته است که هر کدام از این‌ها به یک دستوری می‌پردازند.

آغاز آن هم بعد از آن بحث انفال که این‌ها مقدمات ورود در بحث است تا به آن نکات پردازیم و بعد از «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْإِنْفَالِ» در آیهی سوم آمده است که «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» از تسریری و تعریفی از مؤمنین، بعد از آن حکم شروع می‌شود و اوصافی را برای آن‌ها ذکر می‌کند و گویا این مقدمه ای است برای این که خطباتی را متوجه مؤمنان کند، در این سوره شش هفت خطاب متوجه مؤمنین شده است که بخشی از آن‌ها مربوط به جنگ‌ها و دستورات مربوط به مقابله و جنگ‌ها است و قبل از این دارد که «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و رسوله و لا تولوا عنه» و سومین یا چهارمین خطاب «یا ایها الذین آمنوا» هم در این آیه می‌باشد، پس تصویری از مؤمنین در ابتدای آیه بعد از حکم انفال مطرح شده است و بعد هفت هشت خطاب «ایها الذین آمنوا» آمده است، گویا نوعی ارتباط بین این‌ها وجود دارد، در هر حال در ادامه‌ی آن تصویر و این خطابات بعد از آن خطاب «اطیعوا الله و رسوله» یک خطاب هم این است که «یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول إذا دعاكم لما یحییکم» که این فقره‌ی اول آیه است و فقره‌ی دوم این است که «و اعلموا ان الله یحول بین المرء و قلبه و انه ینزل الوحی علی من یشاء و ینزل علی من یشاء» پس دو امر در این آیهی شریفه آمده است که یکی «استجیبوا لله و للرسول و یکی هم «و اعلموا» است که متعلق این «و اعلموا» هم دو امر است که یکی «حیلولة الله بین الانسان و نفسه» می‌باشد و یکی هم این که انسان در مسیر حرکت به سمت قیامت و حشر قرار گرفته است که یکی مربوط به مبدأ و یکی مربوط به معاد است و امر به علم و آگاهی به آن شده است.

شاهد سخن در آیه مورد نظر

شاهد سخن ما همین فقره‌ی دوم «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» است که چه بسا ممکن است به آن استشهاد و استدلال شود برای این که این نزدیک بودن به این معنا است که خداوند به چیزهایی که خود انسان هم به آن آگاهی ندارد آگاه است.

برای این که با این مقدمات و زمینه‌ی بحث به سمت آن مدلولی که این آیه دارد برویم و ببینیم چه مدلولی را افاده می‌کند و چه ارتباطی با این بحث ما دارد، ابتدا مفردات آیه را ملاحظه می‌کنیم و بعد در ترکیب و جمع آیه هم در نهایت می‌پردازیم. اما وارد مفردات که بشویم اولین بحثمان در «وَاعْلَمُوا» است که این بحث اول است، در این مبحث اول چند نکته وجود دارد که در این جا به طور اختصار به آن‌ها اشاره می‌کنیم.

۱. مفهوم علم

یک نکته خود علم است که در این جا امر به آن تعلق گرفته است یعنی بروید آگاه شوید و بدانید، به همان مفهومی که علم دارد که دانایی که یکی از کیفیات و احوال نفسانیه است، این امری که به این جا تعلق گرفته است، اصل در امر هم این است که دلالت بر بعث کند، گرچه امر معانی دیگری غیر از بعث دارد و یا این که در دواعی دیگر بنا بر تفسیر دقیق‌تر مرحوم صاحب کفایه، به کار می‌رود.

اما در هر حال وقتی که اطلاق امر باشد، ظهور اولیه‌ی آن بر همان معنای بعث یا داعی بعث حمل می‌شود. بعث هم یعنی بعث حقیقی یعنی واقعاً برمی‌انگیزد و به این سمت دعوت می‌کند که این را در اصول خوانده‌ایم و خیلی واضح است.

طبعاً بعثی که به این امر تعلق گرفته است، مستلزم این است که آن چه که مبعوث علیه است، امر اختیاری باشد و فعل اختیاری انسان باشد که بعث نسبت به او امکان داشته باشد، بدون این که یک فعل اختیاری باشد بعث نسبت به او امکان ندارد.

در این جا هم روشن است که هم از این طریق می‌شود فهمید و هم به وجدان می‌شود فهمید که علم و آگاهی در اختیار خود انسان است که اگر مطلق هم نگوییم حداقل بخشی از علوم و آگاهی‌ها در دست انسان است و انسان می‌تواند در خودش آگاهی تولید کند. ممکن است کسی بگوید که مستقیم نمی‌شود، این هم مانعی ندارد برای این که اختیاریت شیء به اختیار مقدمات آن است ولو این که ممکن است کسی بگوید علم یا اعتقاد به طور مستقیم

اختیاری نیست اما مستقیماً نمی‌شود اختیار به آن تعلق بگیرد، ولی همیشه اختیاریت بسیاری از امور اختیاری به اختیار اختیاریت مقدمات آن است.

از این جهت است که در باب علم ما نباید تردید کنیم که امر یک پدیده‌ی اختیاری است ولو به اختیاریت مقدمات آن و بنابراین می‌شود این را حمل بر همان ظاهرش کرد و بگوییم بعث کند شارع و مولا به سمت آگاهی و کسب علم و آگاهی مانعی ندارد، کما این که در روایات هم آمده است در معرفت الله و معرفت چیزهای دیگر و بعث به علم و معرفت شده است و این که این شناخت را در خودتان ایجاد کنید، این غیر از بحث اعتقاد و باور است، در اعتقاد و باور همین بحث وجود دارد منتها در آن جا دو احتمالی است و کسانی هم بوده‌اند که می‌گویند آن اختیاری نیست یا حداقل این احتمال و شبهه در آن جا وجود دارد، ولی در این جا این بحث وجود ندارد و روشن است که امر اختیاری است و بعث حقیقی می‌تواند به آن تعلق بگیرد البته به نظر می‌آید که در اعتقاد و باور هم همین طور است ولو به اختیاریت مقدماتش باشد. این یک نکته در «وَاعْلَمُوا» است که خطاب خداوند بعثی دارد نسبت به علم به این که «أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»

۲. بعث حقیقی

نکته‌ی دوم این است که امر در این جا به ظاهرش حمل می‌شود که همان بعث است و بعث حقیقی است و نکته‌ی بعد هم این است که ظاهرش وجوب است که از نظر فقهی، اصل در بعث با یکی از توجیهاتی که در اصول برای مسئله شده است که یا وضع است یا مقدمات حکمت است و یا دلیل عقل است، با اختلاف مبانی که در دلالت امر بر وجوب است، این جا علی القاعده باید این را هم حمل بر وجوب کرد و در حقیقت این جا مثل همه‌ی مواردی که به علم و یا مفاهیمی نظیر علم از این احوال نفسانی و کیفیت نفسانی که اختیاری است، وقتی که امر تعلق می‌گیرد اصلش این است که حمل بر وجوب شود و نباید در این تردیدی باشد مگر این که قرینه ای داشته باشیم.

تنها قرینه ای که ممکن است در مواردی وجود داشته باشد تا از حمل این واژه بر وجوب مانع شود، این است که قرینه‌ی لفظی داشته باشیم که این را بر استحباب یا جواز حمل کنیم یا این که مورد از مواردی باشد که یقین داریم که وجوب به آن تعلق نگرفته است، که به نظر در این جا هیچ کدام نیست، این که «أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» دانستن این که خداوند به انسان نزدیک است و می‌تواند بین انسان و قلبش فاصله بیاندازد و این که انسان

در قیامت محشور می‌شود و معاد و حشر دارد، این فی الجمله واجب است گرچه ممکن است مراتبی داشته باشد که وجوب نداشته باشد ولی قاعداً می‌شود حمل بر وجوب کرد.

درجات حیلوله

اما در ادامه‌ی این قصه یک نکته‌ی دقیق‌تر وجود دارد که از نگاه فقهی یک مقدار این را تغییر می‌دهد و آن این است که علم به حیلوله‌ی خداوند بین انسان و قلب او و همین‌طور علم انسان به حشر و قیامت و معاد، این علم و آن معلوم دارای درجات و مراتب است، هم علم می‌تواند یک علم متعارف معمولی باشد و هم می‌تواند یک علم و دانش علم الیقین و حق الیقین و از آن قبیل مسائل باشد، یعنی نوع علم مراتب و درجات دارد و خود «أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» یا «أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» هم درجات دارد، این که به کدام درجات حشر توجه کند، نوع حیلوله‌ی خداوند بین انسان و قلب او یعنی چه؟

یک درجه‌ی اولی روی این قصه است که کمی واضح است و خیلی ساده می‌توان گفت که تقریباً ملازم با اعتقاد به توحید است و اوصاف کلی خدا است که یک نوع علم اجمالی نسبت به این که خدا آن قدر قدرت و علم و عظمت دارد که «يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» که بالاجمال تقریباً از لوازم توحید است، «إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» هم همین‌طور است.

اما اگر بخواهد کمی عمیق‌تر شود، علی‌القاعده در مراتب عمیق‌تر نمی‌شود گفت که وجوب دارد و در این جا است که یک بحث اصولی دیگری مصداق پیدا می‌کند یعنی دو ظهور در این جا وجود دارد که باید بر یکی تصرف پیدا کنیم، ظاهر «وَاعْلَمُوا» وجوب است ولی موضوع متعلق این بحث علم است که دارای مراتبی است که بعضی از مراتب آن قطعاً وجوب ندارد و «يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» این دو متعلق متعلق هم در یک حد اجمالی و کلی و ارتکازی است و این را می‌شود قائل به وجوبش شد اما در سطوح عمیق‌تر آن که برویم نمی‌شود قائل به وجوب شد گرچه خیلی مستحسن است و در این جا است که یا باید ظهور امر را در وجوب اخذ کنیم و بگوییم این حمل می‌شود بر همان مراتبی که تقریباً ملازم با توحید است و در وسع همه‌ی انسان‌ها هم است و چیز غیر مقدوری برای انسان‌های متعارف نیست.

یا این که باید بگوییم آیه عمق دارد و این که دعوت به دانستن این ویژگی خدا و صفت خدا می‌کند که «يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» و آن دامنه ای که این «يَحُولُ» دارد که آن را بعد خواهید دید، تا اعماق قصه به صورت تفصیلی هم مراد است، اگر ظهور این طرف بگیرید که در آن صورت «عَلِّمُوا» را باید بر رجحان مطلق حمل کنید، این یک نکته‌ی دقیق فقهی است که در این جا مطرح می‌شود.

وقتی که یک گام جلوتر برویم و دقت کنیم می‌بینیم که چیزی نظیر همان «تعاونوا علی البرِّ والتَّقوی» یا همین معادله ای که در جلسه‌ی قبل در مورد «هدی للمتقین» و امثال این‌ها می‌گفتیم در این جا نیز پیدا می‌شود. در همین فقره‌ی کوتاه یک ظهور در برابر هم قرار می‌گیرد و به شکلی این تقابل و تعارض ابتدایی را باید حل کرد، یا باید ظهور «إِعْلَمُوا» را از وجوب بگیریم یعنی بگوییم مطلق بعث است و یا باید بگوییم که بعث و جوبی است و فقط همان مرتبه‌ی علم متعارف و معلومی که در حدی که متعارف است و تقریباً ملازم توحید و اعتقادات است، همان را می‌گوید و بیش از این نمی‌گوید.

راه حل تعارض

در این جا راه حل این سؤال و حل این تعارض یکی از این وجوه سه گانه است و سه راه حل دارد :

۱. یک راه حل این است که ما ظهور و جوبی «إِعْلَمُوا» اخذ کنیم و در متعلق امر و متعلق متعلق امر که در دو درجه در این جا است، تصرف کنیم و مقیدش کنیم و بگوییم درجه‌ی متعارف را می‌گوید و بقیه‌اش را نمی‌گوید که این کمی بعید است.

۲. راه حل دوم که شاید اظهر باشد این است که «يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» در عمقی که دارد آن را هم دعوت می‌کند و «أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» هم همین طور است و علمش هم درجات علم است، و هر چه علم بالاتر باشد مطلوب‌تر و مستحسن‌تر است و نمی‌شود آیه را به یک درجه ای از معنا محدود کرد، بنابراین باید راه را باز کنیم و راه حل دوم این است که «عَلِّمُوا» را حمل بر رجحان کنیم، درجات و اعماق معنایی علم و حیلولة و إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ را حفظ کنیم.

۳. راه حل دیگر هم این است که بگوییم این اوامر استعمال در دو معنا شده است، هم در وجوب و هم در استحباب، یا دو معنا است و یا با دو داعی است، به هر شکلی از تصویرهایی که در اصول طراحی کردیم

بگوییم که «اعْلَمُوا» یک بار در وجوب استعمال شده است و در همان سطح عادی و در همین حال استعمال شده است در رجحان استحبابی و ترجیح در سطوح بعد از سطح متعارف در اعماق قصه.

به نظر می‌آید یا باید احتمال دوم را اخذ کنیم و یا باید احتمال سوم را اخذ کنیم. البته این احتمال سوم چون چیزی شبیه استعمال لفظ در اکثر از دو معنا است، گرچه نمی‌گوییم وجوب و استحباب دو معنا است اما چون چیزی شبیه آن است، محال نیست، قرینه ای می‌خواهد و ممکن است کسی بگوید به همین اندازه که من می‌خواهم این دو ظهور را باهم جمع کنم خود این قرینه است، به جای این که یکی از این ظهورها را بگیرم، دوتا را می‌گیرم و قرینه می‌گیرم بر این که «اعْلَمُوا» به دو داعی استعمال شده است، هم در یک سطحی به وجوب و هم در سطوح عمیق‌تر به رجحان. نظیر این که در «تعاونوا علی البرِّ والتَّقوی» شبیه آن این است که بحث‌های فقه بیان نموده‌ایم که یک احتمال دارد که در آن جا هم «تعاونوا علی البرِّ والتَّقوی» همین حالت را دارد، «تعاونوا» ظهور در وجوب تعاون دارد، «برِّ والتَّقوی» هم ظهور در مطلق برّ و تقوا دارد که مستحبات هم می‌باشد ولی این دو را نمی‌شود جمع کرد، یا باید ظهور «تعاونوا» را بگیریم و یا ظهور «البرِّ» و «والتَّقوی» را، البته کمی در این که ظهور «تعاونوا» را بگیریم نسبت به این جا اقوی است و ظهور اطلاقی برّ و تقوا کمی قوی‌تر به ذهن می‌آید، ولی برعکس آن را هم می‌شود بگیریم یعنی «تعاونوا» را حفظ کنیم و بگوییم اعانه‌ی بر واجبات لازم است و چون در آن جا اعانه‌ی بر واجبات لازم نیست، قرینه ای دارد که حمل بر استحباب می‌شود.

در بعضی جاهای دیگر ما احتمال دادیم که چنین تقابلهایی که در ذیل است به استعمال لفظ و امر در وجوب و استحباب حل کنیم منتها آن هم قرینه‌ی خیلی قاطعی می‌خواهد و ما مطمئن به این مسئله نیستیم. در مجموع احتمال دوم اظهر است برای این که بسیار بعید است که بگوییم آیه در یک سطح اولیه می‌گوید کار به سطوح عمیق‌تر ندارد.

بنابراین باید «اعْلَمُوا» را حمل بر مطلق رجحان کنیم که سازگار است که یک جای آن واجب است و یک جای آن مستحب است و در مطلق رجحان استعمال می‌شود.

۳. استعمال اعلما

نکته‌ی دیگر در «اعلموا» که فقط اشاره‌ی ای به آن می‌کنیم این است که «اعلموا» در قرآن در ۲۷ مورد به کار رفته است که جز دو سه مورد همه‌ی آن‌ها در اوصاف خدا و مباحث قیامت است یعنی در مبدأ و معاد و رسالت است، یکی هم داریم که در مورد احکام است که «واعلموا انما غننتم من شئ ان الله من سر» و یکی هم در مورد مسائل عالم طبیعت است که «واعلموا ان الله يحيي الارض بعد موتها» و دو هم در مورد «اعلموا ان الحيات الدنيا لهو و لعب» و یکی دو مورد هم درباره‌ی رسالت پیغمبر می‌باشد و بقیه‌ی موارد که حدود بیست مورد است درباره‌ی اوصاف خدا و به خصوص علم خداوند و قیامت و امثال این‌ها است، البته ما فقط به واژه‌ی «واعلموا» نمی‌توانیم اکتفا کنیم.

برای این که بخواهیم یک قاعده بسازیم ولی به هر حال یک اشعاری دارد به این که این تأکید و ترغیب اسلام به «اعلموا» که در بعضی جاها جنبه‌ی وجوبی دارد و در بعضی جاها هم رجحان مطلق است، بیشتر متمرکز روی خداوند و اوصاف خدا و مباحث معاد است و در درجه‌ی بعد مسائل مربوط به رسالت است، دو سه مورد هم چیزهای خاصی است که البته آن‌ها هم جنبه‌ی معنوی و اخلاقی دارد.

این هم برداشتی است که در واقع از موارد استعمال آن و نوع اولویت‌هایی که ممکن است بتوان از این در ترغیب به علم و دانش استفاده کرد، علم و این که به چه سمتی علمتان را متوجه کنید و اسلام بر چه تأکیدی دارد که این هم فی الجمله یک اشعاری در آیه است و چیز کلی از این بحث نمی‌شود استفاده کرد و تا حدی یک اشعاری دارد برای این که زمینه‌هایی که مورد توجه است و اولویت‌ها این است اما با این نمی‌شود یک استنتاج نهایی در اولویت‌هایی که اسلام ما را به آن دعوت کرده است داشته باشیم گرچه البته با قواعد هم سازگار است.

اولویت‌ها در جستجوی علم

بنابراین از این می‌توان استفاده کرد که در واقع در اولین اولیبتی که ما به آن دعوت شده‌ایم و به علم به آن دعوت شده‌ایم همان خدا و اوصاف الهی است و بعد هم قیامت و رسالت است و چیزهای دیگر هم در رتبه‌ی بعد قرار می‌گیرد به خاطر تأکیدی که در این جا وجود دارد و تکراری که در «واعلموا» وجود دارد، این استنتاج در این جا درست است.

ولی این که ما می‌گوییم اشعار و تأیید است برای این که صرف این اگر بود نمی‌شد ما این نتیجه را بگیریم در این که اولویت‌ها در مقام تحصیل علم به این شکل است، ولی چون سایر قواعد هم با این سازگار است و لذا با آن‌ها این مسئله می‌شود به صورت یک امر مستدر در بیاید که اولویت دانش بشر و علمی که خدا ما را به آن دعوت می‌کند، علم به مبدأ و معاد و رسالت است و چیزهای دیگر هم با همین جنبه‌های احکامی یا جنبه‌های نگرش‌های اخلاقی یا این که نگرشی که به طبیعت دارد «یُحیی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» با آن نگرش الهی است.

این چهار قلمرو است که ما در آن دعوت به علم شده‌ایم، از موارد استعمال «وَأَعْلَمُوا» می‌شود گفت که در واقع این چهار پنج مورد اصلی است، منتها این که می‌گوییم اشعار در این آیه وجود دارد نه بیشتر برای این است که به تنهایی استعمال این و متعلق این بدون سایر موارد ولو بدون این واژه نمی‌شود به قضاوت نهایی دسترسی پیدا کرد منتها در این جا البته با سایر قواعد و ادله هم این برداشت یک برداشت درستی می‌شود که اولویت علم و آگاهی که ما به آن دعوت شده‌ایم همین ترتیبی است که بیان کردیم.

نظام اولویت‌ها در دین

ما نظام اولویت‌های حکمی و اولویت‌های اخلاقی و اولویت‌های اعتقادی در هر سه بعد اعتقاد و اخلاق و اوصاف و همین طور اعمال با نگاه فقهی، نظام اولویت‌های اعتقادات و اخلاقیات و احکام چیزی داریم که بیش از آن چه که الان در کتب ما موجود است، نیاز به کار دارد.

در فقه و احکام بحث تراحم وارد شده است و این که در مقام تراحم اعمال و واجبات یا محرمات ما باید اهم را انتخاب کنیم و این یک قاعده‌ی عقلی است و در فقه هم آمده است که تا این حد کبروی درست است اما این که اهم و مهم چیست، این نیازمند به این است که هم رتبه‌بندی واجبات را بدانیم و مستحبات را بدانیم و محرمات و مکروهات را بدانیم و در درون خود آن‌ها وقتی که این واژه با آن واژه تراحم پیدا کرد، بتوانیم اهم و مهم را تشخیص دهیم یا محرم و محرم و هم واجب و محرمی که با هم تراحم پیدا می‌کند، انواعی از تراحم داریم، اهم مقدم است اما کدام اهم است و کدام مهم است معمولاً این امر یک حدی از آن در حد محرمات، کبائر و صغائر آمده است و در واجبات مثل نماز و... روشن است.

اما در خود کبائر و در خود صغائر یا در واجبات درجه بندی اینها به لحاظ مصداقی جای بحث بیشتری دارد. این یک بحث است که در فقه تا حدی در احکام آمده است و نیاز به کار بیشتری دارد اما از فقه که در حوزه اخلاق می‌آییم، این جا خیلی کمتر کار شده است، ما این فضائلی را که می‌شماریم، اولویت‌ها با کدام است و چه نظام اولویتی دارد؟ و یا ردائل هم همین طور، که اینها کمتر کار شده است.

در اعتقادات هم که وارد می‌شود تا یک حدی واضح است، ولی گاهی وقتی ریزتر می‌شویم مقداری با دشواری مواجه می‌شویم. این تعیین نظام اولویت‌ها یک کاری است که نیاز به تکمیل دارد و در هر سه قلمرو و حتی در قلمرو فقهی هم نیاز به بست بیشتری دارد و در آن دو قلمرو دیگر باز کمتر کار شده است.

باب فقه‌الاخلاق و فقه‌العقیده

ما در حوزه‌ی فضائل و اعتقادات از حیث این که رفتارهای درونی ما به آنها تعلق می‌گیرد و گاهی نمی‌شود باهم جمع کرد باید ببینیم کدام اولی است و بر همین اساس است که ما دو باب جدی و جدید فقهی فکر می‌کنیم که باید گشوده شود و سوابغ و ریشه‌های آن هم در تاریخ فقه ما وجود دارد و منطق جدی هم دارد که یکی همان فقه‌الاخلاق است و یکی فقه‌العقیده است و در واقع یعنی آن فعل اختیاری جوانحی که به کسب فضائل یا اجتناب از ردائل تعلق می‌گیرد یا آن فعل باور که به اعتقادات و معتقدات تعلق می‌گیرد که در آن صورت اگر در آن جا جایی جمع نشد، کدام اهم است و کدام باید زودتر اقدام شود؟ بنابراین از حیث این که فعل اختیاری به اینها تعلق می‌گیرد با واسطه در واقع اینها هم در معرض همین بحث قرار می‌گیرند

نکته‌ی دوم که مبنای همین بحث اول است این است که رتبه‌بندی اینها به لحاظ اهمیت اینها در وصول ما به خداوند و تقرب ما به خدا و سعادت ما مشخص شود و این جا طبعاً یک رتبه‌بندی در نقش اینها در سعادت بین اینها قابل تصور است و از حیث این که فعل ما به آنها تعلق می‌گیرد، جایی می‌شود که تزامم بینشان متصور است.

پس مبحث اول ما در «وَأَعْلَمُوا» بود که سه چهار تا نکته‌ی مهم در آن بود.

مفهوم شناسی یحول

یک بحث هم در «يُحَوِّلُ» داریم که تا حدی که الان به لحاظ مفرد است و این کلمه و واژه ارتباط دارد عرض می‌کنیم، و یک مقدار وقتی که به ترکیب آیه می‌رسیم به این بحث هم بر خواهیم گشت.

این «حَالٌ يَحَوِّلُ» که به مصدر حیلولة می‌رسد و تا حالا چند اصل و معانی دارد ولی یکی از معانی آن همین «حَالٌ يَحَوِّلُ» است که به حیلولة می‌رسد، «حَالٌ يَحَوِّلُ» در لغت به معنای «حَجَزَ وَاعْتَرَضَ بَيْنَ شَيْئَيْنِ» می‌گویند، «حَالٌ بَيْنَ شَيْئَيْنِ» که با بین هم متعددی می‌شود به معنای «حَجَزَ وَاعْتَرَضَ بَيْنَ شَيْئَيْنِ»، این است که یک چیز سومی بیاید و میانه‌ی دو چیز قرار بگیرد و آن دو را از هم منفصل کند، امر سومی که در میانه‌ی دو چیز قرار می‌گیرد و آن‌ها را از هم جدا می‌کند، به آن حال و حیلولة می‌گویند و حائل می‌گویند، حائل یعنی «مَا تَوَسَّطَ بَيْنَ شَيْئَيْنِ وَ تَخَلَّلَ بَيْنَ شَيْئَيْنِ وَ فَصَلَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَنِ الْآخَرِ» که این‌ها تعبیری است که در لغت آمده است. تا این جا چیز روشنی است و بحث لغوی خاصی هم ندارد، حاجز بین شیئین را حائل می‌گویند، حجز و اعتراض و تَخَلُّلٌ بَيْنَ الشَّيْئَيْنِ را حیلولة می‌گویند و حاله هم به این معنا به کار رفته است و در قرآن هم به این معنا در دو جا به کار رفته است که یکی «حَالٌ بَيْنَهُمَ الْمَوْجُ» است که در قصه‌ی حضرت نوح آمده است و یکی هم «أَنَّ اللَّهَ يَحَوِّلُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ» است.

انواع حیلولة

حیلولة همان طور که از همین دو کاربرد این ماده ملاحظه می‌کنید، ما دو نوع حیلولة داریم : یکی حیلولة ی مادی و جسمانی داریم که «حَالٌ بَيْنَهُمَ الْمَوْجُ»، که جسم است و حائل که می‌گوییم فراوان است، البته همین حائل را گاهی حجاب می‌گویند به لحاظ این که آن طرف را از شما پنهان می‌کند و وقتی که حیلولة می‌گوییم کاری به آن نداریم که پنهان می‌شود یا نمی‌شود و جهات دیگر نیست، فقط توسط شیئی بین شیئین و جداسازی این امر واسط میان این دو شیء، که این در حیلولة مقصود است.

حیلوله جسمانی

حیلوله یک مفهوم و یک مصداق محسوس و مادی و جسمانی دارد که در «حَالٌ بَيْنَهُمُ الْمَوْجُ» و استعملاتی از این قبیل آمده است، اما یک نوع حیلوله هم داریم که حیلوله‌ی معنوی است و حیلوله‌ی غیر مادی است و بدون تردید در این آیه این حیلوله خداوند که این جا حائل و فاعل حیلوله‌ی خداوند است و حیلوله بین الشیئین که مرء و قلب است، آمده است.

بدون تردید این حیلوله، حیلوله‌ی مادی و طبیعی نیست، به خاطر دو قرینه که یکی همان عدم جسمانیت خداوند است و یکی هم عدم جسمانیت خود قلب است که حقیقت و روح انسان باشد که بعداً در مورد آن صحبت خواهیم کرد و اوضاع آن همان قرینه‌ی اول است که مجرد خداوند که مستند به قرائن قطعی و روشن و واضح و بدون تردید است، آن قرینه‌ی عقلیه و لیبیه متصله است که می‌گوید یَحُولُ به معنای حیلوله‌ی «حَالٌ بَيْنَهُمُ الْمَوْجُ» نیست، یَحُولُ هیچ یک از آن مراتب مادیت و انواع موادی که متصور است، نیست بلکه یک حیلولیت غیر مادی است.

حیلوله غیر مادی

بنابراین حیلوله در این جا حیلوله‌ی معنوی و غیر مادی است. کما این که در «إِنَّ اللَّهَ عَلَى عَرْشِ السَّمَاءِ» هم همین را می‌گوییم، «إِسْتِوَاءُ اللَّهِ عَلَى الْعَرْشِ» و احاطه‌ی او و استیلا‌ی او و استقرار او که معانی استواء است، این یک نوع جسمانی داریم که «إِسْتِوَاءُ عَلَى كُرْسِيِّ» که می‌گوییم «إِسْتِوَاءُ الْمَلِكِ عَلَى كُرْسِيِّ» ولی یک نوع استواء معنوی هم می‌شود به کار گرفت که آن را با قرائن لیبی یا لفظی می‌شود در این معنا به کار گرفت. این تا این جا نظیر آن جا است و در این جا هم حَالٌ به معنای حیلوله‌ی معنوی است.

استعمال حقیقی یا مجازی در یحول

منتها یک سئوالی که در این مبحث دوم در یَحُولُ وجود دارد و در واقع یک سئوال ادبی و لغت شناسانه است و در تفسیر و جاهای دیگر تأثیراتی هم دارد این است که استعمال این حیلوله در این حیلوله‌ی غیر مادی یا «إِسْتِوَاءُ اللَّهِ عَلَى الْعَرْشِ» یا این استواء در غیر مادی و از این قبیل چیزهایی که در قرآن هم وجود دارد، این استعمال حقیقی است یا مجازی؟

در این جاها کمی ذهن با این که حقیقی باشد مساعدتر است ولی گاهی جلوتر می‌رویم و در یک واژه‌هایی که «عین الله» یا «یَدُ الله» می‌آید یا «لَکِنَّ الله رَمی» می‌آید، البته رماء یک مقدار نزدیک به استواء و استیلا و حیلولة ... است، ولی چیزهایی که از این نوع وضوح ندارد مثل «یَدُ الله» است و چیزهایی از این قبیل که برای تجسم خدا، مجسمه هم به این‌ها گاهی تشبث کردند. این‌ها در واقع در دو گروه قرار می‌گیرند، طیفی هم دارند این واژه‌هایی که کاربرد اولیه‌اش در امور جسمانی است ولی در امور معنوی هم به کار می‌رود. در حیلولة و استواء ممکن است به آن وضوح نباشد.

مصدق مادی و معنوی مفاهیم

علاوه بر این دو گروه ما گروه دیگری هم داریم که مثل علم و مثل قدرت است که تقریباً سه گروه از این مفاهیم داریم که می‌توانیم مصداق مادی و معنوی برای آن تصور کنیم، البته طیف دارد ولی اجمالاً می‌شود گفت که سه گروه است، یک گروه مثل یَد و عین است و اعضا و جوارح است که در مورد خداوند یا مجردات به کار می‌رود؛ و یک گروه هم مثل همین استیلا و حیلولة و امثال این‌ها است؛ و یک گروه هم مثل علم و قدرت و امثال این‌ها است. ظاهراً در گروه سوم تردیدی نیست که این‌ها بعث شده است برای ذات معانی و علمی که در انسان است علم حصولی است و علمی است که با مغز انجام می‌شود و با اعضا و جوارح به کار برده می‌شود، این‌ها ظاهراً جزء مقارنات معنا است و در سلب موضوع له دخالتی ندارد و لذا مانند علم و مانند این‌ها که در مورد خدا استعمال می‌شود، نمی‌توان گفت که مجاز است برای این که با علمی که ما این جا داریم فرق می‌کند، بلکه به تعبیر مرحوم علامه و بزرگانی آن وضع شده است برای ذات معنا و این مادیات و ابزار و اهرم‌ها و... همه جزو مقارنات معنا است والا علم بعث شده برای معنای حضور الشی و معانی‌ای از آن قبیل، منتها در این جا همراه با یک مقارنات مادی است.

ولی در جایی هم که غیر مادی و حضوری و غیر متغیر است در آن جا هم به کار می‌رود و معنا هم حقیقی است و در این جا تقریباً در این خیلی تردیدی نیست.

در آن گروه اول هم که «یدالله» و... باشد، به نظر می‌آید ظاهرش این است که آن جا یک نوع مجاز است، این که ما آن جا ید و... را در معنای قدرت و... ببریم، به نظر می‌آید آن نوعی مجاز است والا نمی‌توانیم بگوییم معنای حقیقی آن است.

اما در هر دو گروه اول و سوم نظرهای مخالفی هم وجود دارد، این که بعضی در مفاهیمی مثل علم و... قائل به تعطیل شدند به خاطر یکی از رهن‌هایشان در فلسفه همین بحث لغت‌شناسی است، ولی واضح است که آن جا علم معنای ذات آگاهی دارد که مقارنات دیگر خارج از معنا است، کما این که در ید الله هم ممکن است یک معنای درست کنیم و بگوییم این‌ها معنای حقیقی است ولی این هم یک مقدار بعید است.

دو احتمال در حیلولة

اما در مفاهیمی از این قبیل که در کلام هم با این مواجه می‌شویم و استدلالاتی که در بحث‌های تجسم و... است، این جا آن دو احتمال محفوظ است یعنی هر دو قابل توجیه است، هم می‌شود بگوییم که این استیلاء و استیواء استیواء علی العرش یا حیلولة و مفاهیمی از این قبیل که در این گروه میانه قرار می‌گیرند، می‌شود گفت که معنای حقیقی این‌ها همان معنای مادی قصه است و وقتی در حیلولة یا استیواء غیر مادی به کار می‌رود، این مجاز است و می‌شود هم گفت که این معنا یک توسعه پیدا کرده است و معنای حقیقی آن یک چیز جامعی شده است که هر دو را می‌تواند شامل شود. که هر دو احتمال در این جا وجود دارد.

پس هر یک از آن دو گروه می‌شود یک طرف را ترجیح داد. البته مجاز هم که می‌گوییم، مجاز لفظی یا مجاز به نحو مجاز سکاکی، هر دو متصور است که خود بحث دیگری است که در این جا وجود دارد.

مفهوم قرب همین است و از همین یا گروه دوم است و یا گروه سوم است و جزو گروه اول مثل ید و... نیست، یا جزو گروه دوم است و یا جزو گروه سوم است و به نظر می‌آید که در قرب و... ما می‌توانیم در گروه سوم قائل شویم یعنی در قرب غیر مادی هم قرب حقیقتاً می‌شود به کار برد و مثل علم و قدرت است ولی مثل حیلولة یک مقدار دشوار است که ما به سادگی بگوییم که از قبیل سوم است و ممکن است بگوییم از نوع اول است.

این یک بحث است که سه گروه مفاهیمی که ما داریم و در گروه اول و سوم این طور است ولی در گروه دوم دو احتمال در باب آن وجود دارد و در مواردی هم البته مفاهیمی داریم که یک تردّی بین آن‌ها پیدا می‌کنیم که جزء کدام یک از این گروه‌ها قرار می‌گیرد.